

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه درس گذشته پیرامون حقیقت واجب کفایی

بعد از آن دو مقدمه‌ای که برای بحث واجب کفایی عنوان کردیم بیان شد که در اینکه حقیقت واجب کفایی چیست و وجوب در واجب کفایی به چه کسی تعلق پیدا کرده اینجا انظار مختلفی بین اعلام و بزرگان اصولیین است. در بحث‌های گذشته سه نظریه را عنوان کردیم و بررسی شد، چند نظریه دیگر باقی مانده است.

نظریه چهارم در موضوع واجب کفایی

نظریه چهارم در موضوع واجب کفایی این است که موضوع تکلیف، فرد مرد است، واحد مرد است؛ یعنی از افراد مکلفین اما به صورت مرد؛ که از آن تعبیر می‌کنیم به واحد مرد. قبلاً در بحث واجب تخییری این بحث را آنجا عنوان کردیم که در عبارات اصولیین یک عنوان واحد غیر معین و یک عنوان فرد مرد داریم.

اگر در واحد غیر معین مقصودمان مفهوم آن باشد؛ یعنی بگوییم مفهوم واحد غیر معین که مرحوم آخوند هم در کفایه از آن تعبیر می‌کند به «احدهمای لا بعینه مفهومی» که واحد غیر معین مفهومی، یا این است که بگوییم مثلاً از دو نفر که در عالم خارج وجود دارند، یک عنوانی را انتزاع می‌کنیم به عنوان احدهما، این عنوان یک عنوان انتزاعی است نه عنوانی واقعی.

دو نفر هستند زید و عمرو، می‌گویند این‌ها یک قدر جامع حقیقی دارند به نام انسان، یک قدر جامع انتزاعی هم دارند و آن احدهما، یعنی یکی از این دو نفر. این را احدهمای لا بعینه مفهومی این دو نفر می‌گفتیم. حالا اگر سه یا چهار نفر و جمع بودند می‌گوییم احدهما لا بعینه و عنوان مفهومی دارد؛ اما عنوان فرد مرد همان است که از آن تعبیر می‌کنیم به احدهمای لا بعینه مصداقی، فرد مرد یعنی مصداق و این فردی که در عالم خارج است لکن به نحو مرد.

متعلق تکلیف در واجب تخییری

از کلمات مرحوم آخوند در کفایه استفاده می‌شد که متعلق تکلیف نمی‌تواند احدهمای لا بعینه باشد. لا مفهوماً و لا مصداقاً. می‌فرمودند استحاله دارد و محال است شارع بگوید متعلق تکلیف یکی از این دو واجب است.

احدهما به نحو مفهومی یا به نحو مصداقی که می‌شود فرد مرد؛ و دلیلی هم که اقامه می‌فرمود مرحوم آخوند این بود که بعث باید متعلقش معین باشد. وقتی مولا تحریک می‌کند و بعث و امر می‌کند، به چه چیزی امر می‌کند. متعلق، امری غیر معین باشد، می‌گوییم معقول نیست. باید آنچه بعث می‌خواهد به آن تعلق پیدا کند معین و مشخص باشد.

لذا مرحوم آخوند می‌گویند این محال است. به تبع مرحوم آخوند، مرحوم اصفهانی هم در حاشیه کفایه همین نظر را دارند، منتها ایشان بیشتر مسئله استحاله را روی فرد مرد می‌آورند. می‌فرماید فرد مرد ذاتاً و حقیقتاً استحاله دارد. چرا؟ برای اینکه فرد یعنی مصداق، مصداق یعنی آنچه موجود در خارج است. موجود یعنی آنچه معین است. وجود برحسب قاعده‌ای که در فلسفه

عنوان شده که می‌گویند وجود مساوق با تعین و تشخیص است. نمی‌شود بگوییم چیزی وجود دارد اما تعین ندارد. وجود مساوق است با تعین.

ایشان می‌فرمایند شما می‌گویید فرد مردد. این دو عنوان به تعبیری که من می‌خواهم از نظریه ایشان عرض کنم، جمع بین المتناقضین و متقابلین است. فرد یعنی آنچه موجود و معین است. اگر معین است پس چرا می‌گویید مردد؛ و اگر مردد است پس چرا می‌گویید فرد. می‌فرموده‌اند فرد مردد استحاله ذاتی دارد. اصلاً ذاتاً و حقیقتاً محال است. لازم می‌آید «انقلاب المعین الی المردد یا انقلاب المردد الی المعین»؛ و هر دو محال و خلف است چیزی که اول فرض می‌کنیم معین است و بعد بگوییم مردد شد، می‌شود خلف.

لذا مرحوم اصفهانی در بحث واجب کفایی وقتی این نظریه را مطرح می‌کنند که فرد مردد در واجب کفایی، یک فرد از مکلفین است اما به نحو مردد استحاله دارد. شارع نمی‌تواند بگوید من دفن میت را واجب کردم، موضوع آن، عرض کردم در بحث واجب تخییری می‌رویم سراغ متعلق، در بحث واجب کفایی می‌رویم سراغ موضوع.

بگویید موضوع آن فرد من مکلفین اما به نحو مردد، این محال است چون فرد مردد اصلاً وجود ندارد و استحاله ذاتی دارد. فرد مردد وقتی وجود ندارد، چطور نمی‌توان گفت موضوع برای تکلیف است.

مرحوم نائینی در بحث واجب تخییری نظرشان این بود که متعلق تکلیف عنوان احدهمای لا بعینه مفهومی است.

از این نظریه مرحوم آقای خویی (قدس) تبعیت کرده‌اند و فرموده‌اند به نظر ما احدهمای لا بعینه مفهومی استحاله ندارد و یک عنوان انتزاعی و قدر جامع انتزاعی است و می‌شود متعلق تکلیف واقع شود. یعنی مولاً بفرماید یکی از این دو بر شما واجب است؛ اما فرمودند آنچه محال است فرد مردد است؛ که فرد مردد را عرض کردیم همان احدهمای لا بعینه مصداقی است. ایشان هم این نظریه را در آنجا داشتند.

نظریه امام خمینی در مورد موضوع واجب کفایی

نظریه دیگری که وجود دارد نظریه امام (رضوان‌الله تعالی علیه) است که نظر شریف ایشان این است که همان‌طور که احدهمای لا بعینه مفهومی استحاله ندارد، فرد مردد هم استحاله ندارد. شارع می‌تواند موضوع یک حکم و تکلیف را، فرد مردد قرار دهد. منتها ایشان می‌فرمایند آن دلیلی که مرحوم اصفهانی آورده که اگر بگوییم فرد مردد، فرد یعنی موجود، معین، انقلاب المعین الی المردد و یا بالعکس، این استحاله درجایی است که بخواهیم مردد را قید برای فرد قرار دهیم.

زمانی می‌گوییم فرد، یعنی موجود خارجی مقیداً بالتردید. اگر مردد بودن را قید برای فردیت قرار دادیم، این استحاله‌ای که شما و بزرگان شما ادعا می‌کنند وجود دارد؛ اما مردد را قید قرار نمی‌دهیم، بلکه عنوان ظرفیت دارد؛ یعنی می‌گوییم فرد من مکلفین. این فرد ظرفش در دایره مکلفین است. در این میان این مکلفینی که در عالم خارج موجود هستند، فردی از این‌ها. می‌فرمایند فرد من مکلفین استحاله ندارد. مردد بودن اگر عنوان قید نداشته باشد و ظرف باشد، یعنی فردی از شما که عنوانی است قابل انطباق علی کل فرد فرد و استحاله‌ای در آن نیست.

نتیجه‌گیری

این اشاره‌ای بود به این مبنا و درجاهای دیگری از علم اصول هم این بحث مطرح می‌شود و این دو مبنا کاملاً مغایر با یکدیگر است. یک مبنا، مبناي آخوند و کسانی که از او تبعیت کرده‌اند که احدهمای لا بعینه مفهومی و مصداقی هر دو محال است. یک مبنا هم این است که بگوییم هر دو صحیح است و استحاله ندارد و اشکالی هم ندارد.

آنچه ما در آن بحث به نتیجه رسیدیم، عرض کردیم درست است؛ نه لا بعینه مفهومی و نه لا بعینه مصداقی، استحاله ندارد. بالاخره می‌توانیم به‌نوعی توجیه کنیم که مسئله از قابل محال بودن و استحاله خارج شود.

نکات بحث

اما دو نکته در اینجا موردتوجه قرار دادیم. یک نکته اینکه، چنین چیزی عرفیت ندارد. از نظر عقلی استحاله ندارد. به مولا بگوییم متعلق تکلیف چیست؟ بگوید احدهما به نحو غیر معین یا بگوید فرد مردد که آن‌هم به نظر ما استحاله ندارد و عقلاً درست است ولی عرفیت ندارد. چون خطاب تکلیف متوجه الی‌العرف است، عرف باید متعلق و موضوع تکلیف کاملاً برایش روشن باشد؛ اما اگر بخواهد به‌صورت مبهم و غیر معین باشد، عرفیت ندارد.

ثانیاً اشکال دومی که در آنجا داشتیم این بود که باید در متعلق تکلیف، ملاک مصلحت و مفسده لحاظ شود. اگر متعلق تکلیف را یک جامع انتزاعی قرار دادیم. در جامع انتزاعی مسئله مفسده و مصلحت در کار نیست؛ و ما طبق این مبنا که در متعلق تکلیف باید رعایت مفسده و مصلحت شده باشد، جامع انتزاعی قابلیت تعلق مفسده و مصلحت ندارد و ملاک در آن تفسیر نمی‌شود. لذا در بحث واجب تخییری از این دو راه مسئله را کنار زدیم؛ اما در واجب کفایی بحث متعلق و ملاک و بحث اینکه باید متعلق تکلیف روشن باشد نیست.

فقط تنها چیزی که باقی می‌ماند این است که بگوییم همان‌طور که متعلق تکلیف باید در باب تکالیف روشن باشد، موضوع تکلیف هم باید روشن باشد. بگوییم تکلیفی وجود دارد اما موضوع آن احد المکلفین یا فرد من المکلفین است، درست نیست.

بله ممکن است کسی بگوید که در عرف مولا دو عبد دارد که می‌گوید یکی از شما دو نفر این کار را انجام دهد. ولو اینکه موضوع یعنی مکلف، در اینجا روشن نیست.

مثلاً بگوید یکی از شما دو نفر این خانه را تمیز کند. ممکن است قائلی این حرف را بزند و بگوید چه اشکالی دارد در واجب کفایی، متعلق که روشن است، دفن میت است. موضوع هم احد من المکلفین، اینجا یکی از مکلفین شارع آن را انجام دهد، چه اشکالی دارد.

جواب این است که در تشریع که مولا در مقام قانون‌گذاری است این با آن مورد عرفی که مولا یکی از دو عبد را مکلف به یک عمل می‌کند فرق دارد. در مقام تشریع قضیه به نحو قضیه حقیقیه است. شارع می‌فرماید یجب دفن المیت. در آن مثال عرفی قضیه، به نحو قضیه خارجیّه است. دو یا سه یا چند عبد دارد، می‌گوید یکی از شما این کار را انجام دهید.

واجب کفایی که در دایره تشریع واقع شده آن‌هم به نحو قضیه حقیقیه. یعنی چه؟ یعنی وقتی شارع می‌گوید دفن المیت واجب، یک یا ده یا هزار نفر مکلف خارجی را در نظر نمی‌گیرد، اینجا قضیه به نحو قضیه حقیقیه است. موضوع در قضیه حقیقیه، محدود به مکلفین معین نیست. آنگاه که محدود نشد، مثلاً شارع فرموده این واجب است و یکی از میلیون‌ها مکلفی که در زمان حاضر هستند انجام دهد. عرف نمی‌تواند این را بپذیرد. عرف در آن مواردی که محدود به یک قضیه خارجیّه است می‌پذیرد؛ اما در اینجا در مقام تحلیل واجب کفایی که در شریعت وارد شده عرف نمی‌پذیرد.

نتیجه‌گیری

نتیجه این قول در واجب کفایی، این نظریه که بگوییم موضوع در واجب کفایی فرد مردد، این یک بیان یا واحد غیر معین مفهومی، آن فرد مردد را عرض کردیم مصداقی و واحد غیر معین مفهومی. این دو برفرض اینکه مسئله استحاله و آن بیان‌هایی که برای استحاله گفته شده، برفرض که این‌ها را کنار بگذاریم در واجب کفایی، برای استحاله یک بیان مهم همان بیان مرحوم

آخوند است که بعث باید متعلقش معین و مشخص باشد.

بعث به غیر معین محال است. چون بعث «انما هو لجعل الداعي»؛ داعی هم باید متعلق معین باشد. یکی هم بیان مرحوم اصفهانی که «يلزم انقلاب المعين الي المردد والمردد الي المعين».

ما برفرض اینکه از این استحاله بگویم در بحث واجب کفایي استحاله راه ندارد، اما آنچه روشن است، عرف در اینجا نمی‌پذیرد که در تحلیل واجبات کفایي به نحو قضیه حقیقه موضوع فرد من المکلفین است یا احد المکلفین است.

این بحث خوبی است و حتماً دنبال کنید و درجای مختلف به آن اشاره کرده‌ایم و درجای مهمی که مطرح شده در متاجر مرحوم شیخ در بحث بیع صاع من الصبره است؛ که آنجا شیخ این اشکال را مطرح می‌کنند که صاع من الصبره، فرد مرد است و فرد مرد وجود ندارد.

بعد مرحوم شیخ جواب می‌دهد. از آنجا این بحث مطرح شده. الا ای حال اینکه متعلق را واحد غیر معین قرار دهیم. در بحث واجب تخییری هم عرض کردم شما می‌گویید من یکی از این دو را خریدم. اگر گفتیم واحد غیر معین مفهومی می‌تواند قابلیت تصویر را داشته باشد. می‌گوییم یکی از این دو را خریدم یا نکاح کردم و کاری به اجماع و ادله دیگر نداریم. فقط از این زاویه که اگر متعلق را واحد غیر معین قراردادیم؛ من بایع می‌گویم «اشتریت واحد من هذین» از این زاویه اشکالی ندارد؛ اما ممکن است اجماعی در کار باشد، خصوصاً در باب نکاح یا ادله دیگری در کار باشد که مسئله را منتفی کند.

منتها از این زاویه که بگوییم (أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ)، همان تعبیری که در جریان حضرت موسی واقع شد و در قرآن هم آمده. یکی از این دو را نکاح کردم یا متعلق نکاح قراردادیم. وقتی اثبات کردیم احدهما لا بعینه مفهومی یا فرد مرد استحاله ندارد در بسیاری از این‌ها اثر خودش را می‌گذارد. انشاء الله دنبال کنید چون بحث اصولی بسیار مؤثری است، هم در خود اصول در بحث واجب کفایي و واجب تخییری و در خود فقه مطرح می‌شود.

در بحث فرد مرد اگر می‌خواهید مراجعه بفرمایید. مرحوم اصفهانی در (نهاية الدراية، جلد دوم چاپ آل البيت، صفحه 277) و امام (رضوان الله علیه) در کتاب (مناهج الوصول، جلد دوم، صفحه 94) این بحث را مطرح کرده‌اند.

نظریه محقق نائینی در مورد موضوع در واجب کفایي

نظریه بعدی نظریه مرحوم محقق نائینی است، گرچه از مرحوم نائینی، مرحوم آقای خویی پذیرفته‌اند اما جمع کثیری اشکال کرده‌اند. مرحوم نائینی برحسب آنچه فوائد الاصول، طبع جامعه مدرسین از ایشان نقل می‌کند، (جلد اول، صفحه 235 و 236) می‌فرماید نائینی در واجب کفایي قائل به این است که متعلق، جمیع المکلفین است «علي وجه يكون كل واحد بدل عن الآخر»، اما در کتاب اجود التقريرات بر خلاف این است.

از جاهایی که بین مرحوم نائینی را اجود التقريرات و فوائد مختلف بیان کرده همین‌جا است. (اجود التقريرات، جلد 1، صفحه 270) ایشان فرموده در واجب کفایي «صرف وجود مکلف»، این موضوع در واجب کفایي است. حالا صرف الوجود چیست و توضیح آن چیست. ملاحظه کنید و اگر می‌خواهید پیش مطالعه کنید، نظریه مرحوم نائینی که صرف الوجود است، مرحوم اصفهانی در (نهاية الدراية در حاشیه نهایی، جلد دوم، صفحه 278)، تمام مورد اشکال و انتقاد قرار داده‌اند.